

ماندگاری خود را در چارچوب نظام سرمایه‌داری تضمین کرد.

منظور ما این نیست که تولیدات فکری چپ باید تنها در وابستگی و یا در چارچوب احزاب انجام شود. خیر! حزب باید در این زمینه خودمختاری متفکرین را به رسمیت شناخته و وارد یادگیری متقابل و جدل فکری رشد‌یابنده با آنان شود. اما "نئوری انتقادی" نمی‌تواند جانشین حزبی که روند کلی انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را هدایت می‌کند شود و بهتر است که مدعی چنین چیزی نباشد زیرا نتیجه‌ی آن همانطور که در مورد همکاران این مکتب دیدیم نفی ضرورت و امکان انقلاب سوسیالیستی است.

۵- انترناسیونال کمونیستی دوم به رهبری انگلس تاسیس شد و با خیانت کائوتسکی و بیشتر احزاب سوسیال دموکرات اروپا در آستانه‌ی جنگ جهانی اول از بین رفت. هر چند احزاب سوسیال دموکرات این نهاد را حفظ کردند اما به عنوان یک نهاد انقلابی کمونیستی از میان رفت. انترناسیونال کمونیستی سوم به فاصله‌ی چند سال و بر پایه‌ی پیروزی تاریخی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین تشکیل شد و جنبش کمونیستی بین‌المللی را بازسازی کرد. انترناسیونال سوم در جنگ جهانی دوم توسط حزب کمونیست شوروی که تحت رهبری استالین بود منحل شد. کشور سوسیالیستی چین به رهبری مائوتسه دون اقدامی برای تشکیل یک انترناسیونال کمونیستی نوین نکرد.

۶- نطفه‌های مخالفت ادورنو با انقلاب اجتماعی که در دهه‌ی شصت آشکارا بروز کرد در این دوره نیز می‌توان مشاهده کرد. او فقط در حیطه‌ی موسیقی کار می‌کرد و در مورد موسیقی اظهار نظر می‌کرد و پیانو می‌نواخت. در زمینه‌ی موسیقی و در حمایت از صاحب-نظران موسیقی آلمان مانند واگنر، شونبرگ و ابرت فعالیت می‌کرد و معتقد بود که موسیقی دارای یک پیام درونی ضد سرمایه‌داری است. در واقع ادورنو ایده‌های خویش را از طریق موسیقی تکامل می‌داد.

۷- رجوع کنید به اثر لنین به نام "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری" و آثار دیگر مانند "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد".

انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان*

مایک هینس ترجمه: بهرام کشاورز

۱۹۵۶ سالی بود که در آن جهان ترک برداشت. دو رویداد در اکتبر و نوامبر ۱۹۵۶ رخ داد که مردم آن روزگار را تکان داد و سبب بوجود آمدن پژواکی گردید که اثرات آن هنوز محسوس است. انقلاب مجارستان سلطه اتحاد جماهیر شوروی در بلوک شرق را زیر سؤال برد (۱). در بلوک غرب، بریتانیا، فرانسه و اسرائیل، جهت مداخله در منطقه کانال سوئز و شکست دادن ناسیونالیسم عربی ناصر، با یکدیگر هم‌پیمان شدند. از دید برخی که درین دوران زندگی می‌کردند، هر دوی این مداخله‌ها برای "شرق" و "غرب" به یک میزان فضاحت‌بار بود. هر کدام از این دو اردوگاه ادعا داشت که تنها خود مظهر و مدافع خوبی‌هاست و اردوگاه دیگر بدی‌ها و شرارت را نمایندگی می‌کند. این دو حادثه حتی برخی را در درون این دو اردوگاه وادار به عکس‌العمل کرد. جان فاستر دالس به آیزنهاور گفت که چقدر تراژیک است در زمانیکه تمام سیاست اتحاد جماهیر شوروی در ورشکستگی و سقوط است، بریتانیا و فرانسه به روش شوروی در جهان عرب متوسل گردیدند. از طرف دیگر در مسکو سفیر بریتانیا گزارش داد، که بحران سوئز همچون هدیه‌ای الهی است که افکار عمومی را از مجارستان به سمتی دیگر معطوف کرد. بحران سوئز این فرصت را برای شوروی فراهم آورد که از نظر اخلاقی در مقامی برتر در سازمان ملل و جهان عرب قرار گیرد (۲). هر دو امپریالیست‌های از نو جان گرفته‌ای بودند، که با توسل به تبلیغات و مخدوش کردن افکار عمومی می‌کوشیدند تسلط خود را بر حوزه‌ی نفوذ خود مستحکم تر کنند.

بسیاری از مردم چنین احساس می‌کنند که بحران سوئز تأثیر مهم‌تری بر رویدادهای امروزین گذارده است. سردرگمی و لغزش‌های کنونی آمریکا در عراق تکرار خطاهای امپریالیسم بریتانیا و فرانسه در گذشته است. اما اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و هم‌اکنون روسیه رقیب



ضعیفی در برابر آمریکا هست، و این دو چنین وانمود می‌کند که سالگرد انقلاب مجارستان از اهمیت کمتری برخوردار باشد.

رویدادهای مجارستان در سال ۱۹۵۶ هنوز حائز اهمیت است. این رویدادها کمک کردند تا این دروغ که اتحاد جماهیر شوروی بدیل واقعی برای امپریالیسم غرب است آشکار شود. علاوه بر آن، این رویدادها ظرفیت بالقوه مردم عادی برای تلاش جهت به دست گرفتن کنترل زندگی‌شان را نشان دادند. تشکیل کمیته‌های کارخانه و شوراهای کارگری جهت دفاع از خود و توسط کارگران مجارستانی در سال ۱۹۵۶، توهمی که میلیون‌ها کارگر و دهقان در سراسر جهان به اشتباه به آن دچار بودند، یعنی وفاداری در برابر رژیمی که خود را سوسیالیست می‌نامید، زدود. در دوناپن تله (Dunapentele)، استالینواروس (Sztalinvaros) سابق، شورای کارگران که در برابر ارتش سرخ قرار گرفته بود اعلام کرد: "دوناپن تله سوسیالیست‌ترین شهر در مجارستان است. ساکنین آن کارگران‌اند و همه قدرت در دست آنهاست. تمام منازل توسط کارگران ساخته شده است. این کارگران از شهر در "برابر تهاجم فاشیستی و نیز در برابر سربازان شوروی دفاع خواهند کرد" (۳).

درهم کوبیده شدن کارگران مجارستان توسط تانک‌های T54 روسی جنبش کمونیستی را در سراسر جهان منشعب کرد. احزاب کمونیستی رسمی بر اعتقاد خود باقی ماندند، اما بیرون از بلوک شوروی، شکاف‌هایی پدیدار گردید، و احزاب کمونیست شروع به فاصله گرفتن از سیاست‌های شوروی کردند. این تحولات منتهی به شکل‌گیری چپ نوینی شد که این ایده که، تنها دو گزینه‌ی مسکو و واشنگتن وجود دارد، را رد می‌کرد. اریک هابسبام (Eric Hobsbawm) نوشت مجارستان بحران روانی جمعی در احزاب کمونیست ایجاد کرد. هابسبام از این بحران بهبود یافت و وفادار باقی ماند. اما برای دیگران چنین نبود آنها در جستجوی بازسازی سوسیالیسمی اصیل‌تر و بدیلی از میان "دود و آتش بوداپست" برآمدند. اگر آنها نمی‌توانستند در مورد اینکه این سوسیالیسم اصیل چیست توافق داشته باشند، ولی بر روی این نکته که این سوسیالیسم را نمی‌توان در مسکو (و بعدها در پکن) یافت توافق داشتند. جائیکه در آن فقط کارگران به اسم در حاکمیت بودند، رژیمی که بیرحمانه به منافع آنان بی‌اعتناء بود.

درهم کوبیده شدن کارگران مجارستان توسط تانک‌های T54 روسی جنبش کمونیستی را در سراسر جهان منشعب کرد. احزاب کمونیستی رسمی بر اعتقاد خود باقی ماندند، اما بیرون از بلوک شوروی، شکاف‌هایی پدیدار گردید، و احزاب کمونیست شروع به فاصله گرفتن از سیاست‌های شوروی کردند.

برای روشن‌تر شدن رویدادهای سال ۱۹۵۶ در مجارستان لازم است کمی به رابطه‌ی این کشور با اتحاد جماهیر شوروی بپردازیم. موضع رسمی حزب کمونیست مجارستان این بود که دخالت نظامی روسیه "مقابله با ضد انقلاب و فعالیت‌های فاشیستی" بود. این مداخله بخشی از مبارزه علیه امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا بود. برخی نیز خروشچف را مورد سرزنش قرار می‌دادند. آنان می‌گفتند که فساد در مسکو پس از مرگ استالین شکل گرفت. اکنون آنان می‌گفتند که اگرچه استالین اشتباهاتی را مرتکب شد، آنچه که راجینی پلامه دات (Rajini Plame Dutt) که یک استالینیست بود به "لکه‌هایی بر خورشید" تشبیه می‌کند؛ اما سوسیالیسم روسی اساساً در سلامت بود. چنین نظری برای پیتر فرایر (Peter Fryer) هیچ معنایی نداشت. فرایر روزنامه‌نگار کمونیستی بود که جهت تهیه‌ی گزارش برای تأیید مواضع حزب کمونیست بریتانیا به مجارستان فرستاده شده بود. آنچه او در آنجا دید زندگیش را تغییر داد و نوشته‌های او را یکی از ناشناخته‌ترین، اما بهترین تحلیل‌های یک انقلاب کرد: "رویدادهای مجارستان یک نقشه فاشیستی نبود، بلکه در حقیقت انقلاب اکثریت وسیعی از مردم علیه حکومت استبدادی بوروکراسی استالینیستی بود" (۴).

دیدگاه دیگری که امروزه محبوب‌تر است، معتقد است که اتحاد جماهیر شوروی یک دولت سوسیالیستی بود و این اقدام آن کشور نشان می‌دهد که سوسیالیسم نمی‌تواند کارآمد باشد. این دیدگاه معتقد است که پوسیدگی در زمان لنین و حتی پیش از آن، ریشه دوانیده بود. سوسیالیسم رویائی است که محکوم است همیشه به دیکتاتوری و سرکوب ختم شود. اگر سوسیالیسم زمانی بخواهد تحقق



یابد، تنها از طریق مصالحه با سرمایه‌داری و انجام اصلاحات در اینجا و آنجاست. این جاده از لنین به استالین انحرافی نداشته است.

اما این دیدگاه نمی‌تواند توضیح دهد چرا استالین بسیاری از بهترین رفقای نزدیک لنین را کشت و بسیاری از ایده‌هایی را که الهام‌بخش مردم در ۱۹۱۷ بود واژگونه کرد. همچنین این دیدگاه نمی‌تواند نحوه عمل رژیم‌های پیاپی



که در آن دولت روسیه تحت رهبری استالین، نقشی را ایفا می‌کرد که مارکس در کاپیتال برای سرمایه داران قائل شده بود. "انباشت کنید، انباشت کنید! یعنی موسی و پیامبران!... در نتیجه پس‌انداز، پس‌انداز، یعنی باز پس گرفتن بیشترین میزان ممکن از ارزش اضافی؛ یا تولید اضافی؛ برای سرمایه! انباشتن بخاطر انباشتن، تولید بخاطر تولید..." (۵).

پس از شکست نازی‌ها در سال ۱۹۴۵، کنترل اروپای شرقی بدست استالین افتاد. همزمان با

شوروی را توضیح دهد. برای توضیح این موارد ما بایست گسستی را که در تاریخ روسیه رخ داد بشناسیم. آنچه به رویدادهای سال ۱۹۵۶ در مجارستان منتهی شد نتیجه منطقی ۱۹۱۷ و یا لنین نبود. بلکه نتیجه منطقی ضد انقلاب استالینی بود.

پیروزی استالین در پایان دهه ۱۹۲۰ تنها پیروزی یک شخص و یا حتی یک بوروکراسی نبود بلکه در واقع میراث انقلاب روسیه را از بین برد و ماهیت دولت شوروی را تغییر داد. ۱۹۱۷ تلاشی واقعی برای ساختن سوسیالیسم از پایین و آغاز فرآیند انقلاب جهانی بود. اما تحت تاثیر جنگ داخلی نقش طبقه کارگر به لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متلاشی شد. بدین سان انقلاب رو به انحطاط گذاشت. کسب قدرت توسط استالین بازتابی از این واقعیت است. در حالی که رژیم هنوز از نام سوسیالیسم استفاده می‌کرد، هدف انقلاب جهانی کنار گذاشته شد. از نخستین برنامه پنج ساله، نیاز به پیشی گرفتن از غرب براساس شرایط رقابت در سیستم جهانی، نیرو و انگیزه محرکه شد. رقابت در واقع، به معنای رقابت نظامی و اقتصادی بود. روسیه در رقابت با غرب زنده باقی ماند. اما مردمی که هزینه‌ی این رقابت را پرداختند کارگران و دهقانان عادی روسی بودند که برای انباشت سرمایه تحت فشار بودند و اعتراضات آنها به طرز بیرحمانه‌ای سرکوب می‌شد. این سوسیالیسم نبود. بلکه شکلی از سرمایه داری دولتی بود

آغاز جنگ سرد فشار رقابت اقتصادی و نظامی بر هر یک از اقمار شوروی نیز وارد آمد. بار دیگر کارگران تمام کشورهای این بلوک تحت فشار بودند تا منابع و امکانات را برای بازسازی روسیه و توسعه زیربنای صنایع سنگین نیروهای مسلح و کشورهای خود فراهم کنند. در میان کشورهای بلوک شرق شرایط در مجارستان از همه بدتر بود. در آنجا ماتایاس راکوزی (Matayas Rakosi) که یک استالینیست وفادار بود، تلاش در جهت کسب رضایت ارباب خود را داشت. میزان انباشت افزایش یافت. "تمرکز سیاست اقتصادی کوشش برای دست یافتن به حداکثر انباشت سرمایه بود... در طول اولین برنامه پنج ساله بعوض ۵-۶ درصد انباشت سرمایه، سطح انباشت سرمایه ۳۵ درصد از درآمد ناخالص ملی بود. انباشت اجباری، در خدمت هدف صنعتی-سازای اجباری بود" (۶). دادگاه‌های نمایشی برای مخالفین در چارچوب حزب کمونیست استالینیستی مجارستان بر پا گردید، بسیاری به زندان افتادند. در کارخانه‌ها و در مزارع کارگران و کشاورزان زیادی به خاطر جرائم کوچک مجازات شدند. کارگران مجارستان به صورت قابل فهمی از این یورش به وحشت افتاده بودند و به زودی از این رژیم متنفر شدند و این نفرت و کینه را از طریق بارآوری پایین و میزان کم‌کاری نشان می‌دادند.

مرگ استالین در سال ۱۹۵۳، سبب تضعیف موقعیت راکوزی گردید.



در مسکو رهبران جدید از اینکه او بسیار خشن بود و سیاست‌های او آنقدر غیر واقع‌گرایانه بود، که مخرب بنظر می‌رسید، نگران بودند. ایمره ناگی (Imre Nagy) که یک طرفدار وفادار مسکو بود و کمتر به استالین گرایش داشت جایگزین او شد. برای مدتی یخ‌ها ذوب شد اما سپس اعتماد مسکو به ناگی کاهش یافت و راکوزی به قدرت بازگردانده شد.

اختلافات و شکاف‌ها در بالا، سبب ظهور فضایی در سطوح پایین شد. این فضا در سال ۱۹۵۶ به سرعت گسترش یافت. در فوریه خروشچف (Khrushchev) نطق مشهور خود را در بیستمین کنگره حزب کمونیست انجام داد و جنایات استالین را برشمرد. آنگاه فشار برای تغییر در لهستان اوج گرفت. به ویژه پس از آنکه بسوی کارگران معترض در پوزنان (Poznan) تیراندازی شد. چنین به نظر می‌آمد که هر آن احتمال استفاده مسکو از خفقان و سرکوب نظامی علیه لهستان وجود دارد، اما در نهایت مسکو متقاعد شد که اعتمادش را نسبت به اصلاح‌گرایان لهستانی حفظ کند.

با وجود این در مجارستان، کنترل به سرعت از دست رفت. در طول تابستان ۱۹۵۶ دولت مجارستان ضعیف شد و قدرت راکوزی فروپاشید. به ویژه پس از آنکه پرده از جنایات سال‌های اخیر در مجارستان برداشته شد، وی برکنار گردید و استالینیست دیگری بنام گیرو (Gero) جایگزین گشت. اما تظاهراتی که در حمایت از معترضان لهستانی سازماندهی شده بود انقلاب مجارستان را آغاز کرد.

در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۶ در بوداپست، دانشجویان در حمایت از اصلاحات به خیابان‌ها ریختند و ده‌ها هزار تن از کارگران نیز به آنها پیوستند. هنگامی که به تظاهرات‌کنندگان تیراندازی شد و برخی کشته شدند، خشم مردم افزایش یافت. حکومت لرزان و ضعیف دستپاچه شد و از نیروهای نظامی روسی کمک خواست. روزهای بعدی شاهد پیکارهای مغشوش و تغییراتی در رأس هرم حکومت بود که منجر به بازگشت ایمره ناگی به قدرت گردید. به تدریج او روس‌ها را متقاعد کرد که عقب‌نشینی کنند.

امید مسکو این بود که ناگی نیز همچون رفرمیست‌های لهستان فردی وفادار اما بیشتر ملاحظه‌گر باشد. او اکنون توسط مردم تحت فشار بود و تغییرات رادیکال‌تری را اعلام کرد. در مسکو انکار حقایق و طفره رفتن از آن جای خود را به ترس و سپس عزم به منهدم کردن این

شورش داد. در چهارم نوامبر واحدهای جدیدی به مجارستان و به ویژه به بوداپست فرستاده شدند. قبل از اینکه مسکو کنترل خیابان‌ها را به دست بگیرد چندین روز پیکار خونین در گرفت.

اما این پایان کار انقلاب مجارستان نبود. آنچه ناگی را به پیش می‌راند و مسکو را هراسان ساخته بود تنها مبارزات از پایین نبود بلکه تشکل‌های این مبارزات بود. در نخستین ساعات انقلاب در ۲۳ اکتبر، کارگران مجارستان کنترل کارخانه‌های خود را در اختیار گرفتند و به زودی کمیته‌ها و شوراهای کارخانه‌ها را انتخاب کردند. این اقدام پایه دموکراتیک انقلاب بود. آشکارا پژواک ۱۹۱۷ طنین انداز بود.

مسکو فرد دست‌نشانده‌ای به نام یانوس کادار (Jans Kadar) را به رهبری برگزید، اما اکنون او و سربازان روسی می‌بایستی با اعتصابی عمومی و جنبشی که از کمیته‌های کارخانه گسترش می‌یافت مواجه می‌شدند. این مبارزه سیاسی تا دسامبر به طول انجامید.

کارخانه‌ها به محل بحث و سازماندهی کارگران تبدیل شده بودند. در شهرهای بزرگ، مناطق صنعتی و معادن ذغال سنگ، کمیته‌های منطقه‌ای کارخانه‌های مختلف را به یکدیگر پیوند می‌دادند. شورای مرکزی کارگران بوداپست شکل گرفت. یک روزنامه نگار نقش کمیته‌ها را این چنین وصف کرده بود:

جنبه شگفت‌انگیز این وضعیت این است که، اگرچه اعتصاب عمومی در جریان است ولی صنعتی که از طریق مرکزیتی سازماندهی شده باشد یافت نمی‌شود، با این وجود کارگران خود را موظف می‌دانند که سرویس‌های ضروری را، بدلالی که خودشان تعیین کرده و حمایت می‌کنند، برای شهروندان فراهم کنند. شوراهای کارگری در مناطق صنعتی وظیفه‌ی توزیع کالاهای ضروری و مواد خورکی را خود تقبل کرده‌اند، بخاطر آنکه مردم زنده بمانند. کارگران ذغال سنگ بمیزان کافی ذغال سنگ فراهم می‌کنند که کارخانجات برق و بیمارستان‌ها در بوداپست و سایر شهرهای بزرگ بتوانند بکارشان ادامه بدهند. کارگران راه‌آهن، قطارها را برای



فرستادن به مقاصد از پیش تعیین شده و برای اهداف تأیید شده آماده می‌کنند... (۷).

مشکل این بود که اشغال نظامی هرگونه شکل گیری یک سازمان سراسری متشکل از این کمیته‌ها را، علی‌رغم چندین تلاشی که صورت گرفت، امکان‌ناپذیر کرده بود.

وضعیت بن‌بستی که میان "کادار"، روس‌ها و کمیته‌های کارگری بوجود آمده بود نمی-

توانست تا ابد ادامه یابد. دولت در ماه دسامبر ضربه‌اش را وارد کرد. در مناطق کلیدی رهبران کارگری دستگیر شدند. هنگامی که کارگران به اعتراض پرداختند سربازان در بسیاری از مناطق به سمت آنان آتش گشودند. این رشته عملیاتی نشانگر پایان انقلاب مجارستان بود. عملیاتی که قریب ۲ ماه به طول انجامید.

اختناق اکنون همه‌جاگیر شده بود. در طی انقلاب ۲۵۰۰ مجارستانی کشته و ۲۰۰۰۰ مجروح شدند. ۲۰۰۰۰۰ نفر متواری گشتند. در آن هنگام تعداد بیشتری دستگیر شده بودند. سردمداران شناخته شده همچون ناگی زندانی شدند. او در سال ۱۹۵۸ محاکمه و اعدام گردید و در منطقه‌ای نامعلوم دفن شد. حدود ۴۰۰ نفر محکوم به مرگ شدند و ۲۳۳ نفر اعدام گردیدند. اکثر آنها کارگران جوان و مبارزان خیابانی بودند. رهبران شوراهای کارگری زندانی شدند. شدیدترین مجازات‌ها برای کسانی بکار رفت که نقشی در کمیته‌ها داشتند. این خود علامت مهم دیگری است از اینکه قلب انقلاب در کجا قرار داشت و چه چیز بیشترین هراس را در مسکو برانگیخت.

امروزه مبارزه برای اهمیت و یادآوری انقلاب واقعی مجارستان همچنان ادامه دارد. فرنس همر (Ferenc Hammer) جامعه شناس مجاری این پرسش را مطرح نموده است که "چه تعداد رویدادهایی از قبیل انقلاب ۱۹۵۶ وجود دارند و کدام یک از آنها شایسته‌اند؟" (۸).

هنگامی که جنگ سرد به پایان رسید، این فضایی که قبلاً وجود داشت نیز ناپدید شد. ایالات متحده به نظر پیروز می‌رسید. اما هم- اکنون ما می‌بینیم که قدرت واشنگتن بسیار کمتر از آن است که رهبرانش آرزو داشتند

این پرسش در مجارستان کنونی اهمیت دارد. در این کشور از سال ۱۹۸۹ به صورت رسمی همه چیز عوض شده است. در ۱۹۸۹ آنچه که به اصطلاح "رژیم‌های سوسیالیستی" نامیده می‌شد فروپاشید و با یک رژیم "سرمایه‌داری" جایگزین گشت. این مسأله حقیقت دارد که برخی تغییرات شدید بود. اموال دولتی خصوصی شد، شرکت‌های چندملیتی به مجارستان دعوت شدند و این کشور به اتحادیه اروپا پیوست. اما وضعیت کارگران تغییر چندانی نکرد. آنها قبل از ۱۹۸۹ قدرتی نداشتند و

اکنون نیز با وجود "دموکراسی بورژوائی" و رقابت چند حزبی فاقد قدرت هستند. رده‌های بالای حکومتی بسیار شبیه پیشینیان‌اند. نخست وزیر مجارستان در ۲۰۰۶ فرنس گیرشانی (Ferenc Gyurcsany) یکی از رهبران سابق جوانان کمونیست است که از ارتباطاتش در سال‌های خصوصی‌سازی بهره برده و هم‌اکنون به یک میلیونر تبدیل شده است. او اکنون حزب سوسیالیست را اداره می‌کند. در پاییز ۲۰۰۶ و در هنگام روی کار آمدن دولت او - که همچون دولت‌های پیشین بر روی دروغ و فریب بنا شده است - اعتراضات خشونت‌باری رخ داد.

از منظر جهانی نیز پرسشی که در سال ۱۹۵۶ مطرح شد اهمیت دارد. برخی در آن زمان مدعی بودند و حتی تاکنون باور دارند، که همگی آن حوادث توطئه‌ی آمریکا بود. این حرفی بی معنا است. نکته شایان توجه چگونگی موضع آمریکا بود. آن‌زمان نیز مثل امروز، رهبران آمریکا از دموکراسی سخن می‌گفتند، اما در عمل به نحوی متفاوت می‌کردند. این بدبینی و شکاکی خود را به خوبی در سال ۱۹۵۶ نشان داد. همانطور که چارلز گتی (Charles Gati)، یک آمریکایی لیبرال، اظهار کرده است: "واشنگتن تنها امید تعارف کرد، و نه کمک. خط مشی حکومت آیزنهاور به فریبی بدل شد که در آن دوپهلوی حرف- زدن با خودفریبی تعدیل و تسکین شده بود" (۱۰). مجارستان گوسفندی قربانی هم برای مسکو و هم برای واشنگتن بود.

این پرسش برای سوسیالیست‌ها نیز اهمیت دارد. ما در پرتوی آن می‌توانیم به یابو بودن این ادعا که مسکو مرکز بدیل نظام



سوسیالیستی است، پی ببریم. همچنین می‌توانیم مشاهده کنیم که بدیلی دیگر در مقابل نظام جهانی سرمایه داری می‌تواند ظهور کند، و این چیزی است که کارگران می‌بایست آن را در هر دوره‌ای دوباره کشف کنند. این گزینه‌ای است که می‌تواند از پایین ظهور کند آنچنانکه در مورد کمیته‌ها و شوراهای کارخانه در سال ۱۹۵۶ چنین اتفاق افتاد. مسأله مهم برای سوسیالیست‌ها آن است که در چنین لحظاتی اطمینان حاصل کنند که کارگرانی که دست به این اقدام می‌زنند تنها نمانند- این دلیلی است که چرا سوسیالیسم بایست یک جنبش بین‌المللی باشد. ممکن است این وظیفه دشوار به نظر آید اما با در نظر گرفتن فجایع قرن گذشته از زوایای این شرایط نسبت به دهه‌های قبل مهیاتر است، تنها اگر ما نسبت به استفاده از آن بینش روشنی داشته باشیم.

دلیل این خوشبینی آن است که این روابط همچون گذشته منجمد نیستند. وقتی که "جنگ سرد" وجود داشت شرایط برای رهائی از هر یک از دو بلوک شرق و غرب، در چارچوب فضای مخاصمات ابرقدرت-ها شکل می‌گرفت. اما این فضا محدود بود. بازی دشمن دشمن من، دوست من است، یک ترفند خطرناک است. دشمن، دشمن من در قبال حمایتش بهائی مطالبه خواهد کرد. در مورد اتحاد جماهیر شوروی و احزاب کمونیست دنباله‌رواش، این هزینه بسیار بالا بود: وفاداری به منافع مسکو و تحریف ایده‌ی سوسیالیسم و امکان‌پذیری تغییرات واقعی رادیکال، از جمله هزینه‌هایی بودند که کارگران و زحمتکشان جهان متحمل گشتند. به جای یک جنبش بدیل برای تغییر وضع موجود، در اغلب موارد فشار برای ائتلاف با رهبران مذنون [سازشکار و فرصت‌طلب] محلی اعمال می‌شد.

هنگامی که جنگ سرد به پایان رسید، این فضایی که قبلاً وجود داشت نیز ناپدید شد. ایالات متحده به نظر پیروز می‌رسید. اما هم-اکنون ما می‌بینیم که قدرت واشنگتن بسیار کمتر از آن است که رهبرانش آرزو داشتند و بسیار کمتر از آن است که بسیاری از نیروهای چپ هراس داشتند. اتحاد جماهیر شوروی و احزاب اقمارش دیگر در سر راه تغییرات نیستند. این شرایط، وظیفه‌ی بس عظیم اما، فرصت-های جدیدی را نیز به همراه داشته است.

در این اینجا شاید درس‌هایی رویدادهای ۱۹۵۶ را باید گفت.

فرصت‌هایی پدید می‌آید که برخی اوقات شدت آن نفس را در سینه حبس می‌کند. اغلب هنگامی که رادیکال‌ها در پی تغییرات بنیادین‌اند، چنین به نظرمان می‌رسد که سر خود را به دیوارهایی می‌کوبیم که بسیار نیرومندتر از ما هستند. اما دیوارها برای همیشه بر پا نخواهند ماند. آنها فرو خواهند ریخت. لنین به خوبی این نکته را بیان کرد. او گفته است که بعضی مواقع چنین به نظر می‌رسد که، برای دهه‌ها هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد. آنگاه در عرض تنها چند هفته، به اندازه چند دهه اتفاق رخ می‌دهد. مجارستان در اکتبر و نوامبر ۱۹۵۶ یک نمونه آن است. موارد دیگری نیز پس از آن روی دادند و باز هم رخ خواهند داد.

* این نوشتار را مایک هینس به مناسبت پنجاهمین سالگرد خیزش انقلابی سال ۱۹۵۶ کارگران و مردم مجارستان ویژه‌ی "سامان نو" نوشته است. با سپاس از همکاری مهرزاد جاوید.

توضیحات:

- ۱- من (مایک هینز) این موضوع را به تفصیل در کتاب "مجارستان: شوراهای کارگری علیه تانک‌های روسی" در نشریه‌ی اینترناسیونال سوسیالیسم، شماره ۱۱۲ و صفحات ۸۱ تا ۱۰۶ توضیح داده‌ام.
- ۲- نقل قول از پی جی بویل، انقلاب مجارستان و بحران سوئز، تاریخ - جلد ۹۰، اکتبر ۲۰۰۵ صفحات ۵۵۹ تا ۵۶۱.
- ۳- رجوع کنید به بی لامکس، شوراهای کارگری مجارستان در ۱۹۵۶، گلارادو، رساله‌ی علوم اجتماعی، ۱۹۹۰ صفحه ۸۵
- ۴- پیتر فرایر، تراژدی مجارستان، چاپ لندن و نیویورک ۱۹۸۶
- ۵- کارل مارکس، جلد اول سرمایه، چاپ پنگوئن، ۱۹۷۶ صفحه ۷۴۲
- ۶- آی تی برند □ جی رنکی، اقتصاد مجارستان در قرن بیستم، چاپ لندن، ۱۹۸۵ صفحه ۲۰۲
- ۷- نشریه آبرزور در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۶.
- ۸- روزنامه گاردین ۱۹ اکتبر ۲۰۰۶
- ۹- نگاه کنید به جی ام تومس، بحران در مجارستان، نشریه سوشیال وورکر ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۶
- ۱۰- روزنامه گاردین ۱۹ اکتبر ۲۰۰۶

